مجموعه وصایای امام أبوحنیفه/

تألیف:

مولانا مفتی محمد عاشق الهی بلند شهری

ترجمه:

عبدالله حیدری

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيدنا أكرم الأولين والآخرين وعلى آله وأصحابه هداة الحق وناصري الدين المتين، وعلى من تبعهم بإحسان إلى يوم الدين وحذوا حذوهم في استذكار آثار نبيه الأمين استحفاظ كتاب الله المبين، أوصوا، واستوصوا، وتواصوا بالحق والصبر في كل وقت وحين.

اما بعد:

چندی پیش وصیتی که الإمام الأعظم والهمام الأفخم حضرت إمام أبوحنیفه/ به شاگرد نامورشان حضرت یوسف بن خالد سمتی بصری/ فرموده بودند، بنده آنرا به اردو ترجمه کرده بودم که اصل وصیت با ترجمه اش در ماهنامه البلاغ کراچی به چاپ رسید که استادم حضرت شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا کاندهلوی - دامت برکاتهم العالیه- آنرا حرف به حرف در مجلسشان شنیدند و بسیار پسند فرمودند، و با پول شخصی شان پنجهزار (5000) نسخه از آن چاپ کردند. سپس مشوره شد که بقیه وصایای امام اعظم/ نیز با ترجمه چاپ شده و بنشر برسد، پس از تلاش و جستجو وصیت دیگری که حضرت امام به شاگرد معروفشان قاضی‌القضاة امام ابویوسف/ فرموده بودند در آخر کتاب «الأشباه و النظائر» یافت شد بعد از خواندن دیدم که علاوه از اشتباهات چاپی بسیار، چه بسا مسخ و تحریف نیز در آن به چشم می خورد، به تلاش و جستجو برای یافتن نسخه دیگری ادامه دادم تا بالآخره وصیت مذکور را درکتاب «مناقب الإمام الأعظم» و نیز کتاب «حسن التقاضی» هم یافتم، آنگاه هر سه نسخه را جلوم گذاشتم و یک نسخه سالمی مرتب کردم و با محاوره آنرا (به اردو) ترجمه نمودم.

بنده در ذهنم بود که حضرت امام اعظم/ یک وصیتی به فرزند شان حماد نیز دارند، برای یافتن آن به جستجو پرداختم که بحمدالله مؤفق شدم نسخه‌ای ازآن نیز بیابم، همـچـنین در کتاب «**مناقب الإمام الأعظم**» وصیت دیـگری به چشمم خورد که حضرت به قاضی أبوعصمه نوح ابن أبی مریم مروزی/ پـیرامون مسائل قضاء فرموده بودند، در همین کتاب وصیت دیـگری نیز در یافتم که حضرت امام/ به چند شاگرد عمده و بارز شان فرموده بودند.

بنده تمام این وصایا را با محاوره به (اردو) ترجمه کردم و خدمت مرشدم حضرت شیخ الحدیث تقدیم نمودم، ایشان دستور دادند که مجموعه این وصایا را یکجا شائع کنم، و پیشنهاد کردند که اسم این مجموعه را (مجموعه وصایای امام اعظم) بگذارم، اینک هر پنج وصیت مذکور در قالب یک مجموعه بچاپ می‌رسد که در دست شما خوانندگان محترم قرار دارد.

ترتیبی که برای این مجموعه انتخاب نموده ام از این قراراست:

اول: وصیت حضرت امام به ابویوسف رحمة الله علیهما.

دوم: وصیت حضرت امام به یوسف بن خالد سمتی رحمة الله علیهما.

سوم: وصیت حضرت امام به فرزند شان حماد بن ابی حنیفه رحمة الله علیهما.

چهارم: وصیت حضرت امام به ابوعصمۀ نوح بن ابی مریم رحمة الله علیهما.

پنجم: وصیت حضرت امام به چند شاگرد بارز و عمده ایشان رحمة الله علیهم.

امام ابو یوسف/ بزرگترین و مشهورترین شاگرد امام اعظم/ بود

وی در فقه و حدیث مهارت فوق العادۀ داشت، امام احمد بن حنبل/ از شاگردان ایشان است که سه سال تمام از محضر حضرت کسب فیض می نمود، امام ابو یوسف نه تنها قاضی بلکه قاضی القضاۀ بود، ایشان اولین کسی بود که بدین لقب شهرت یافت، در

دوران خلافت عباسیان در عهد مهدی، هادی و هارون الرشید به شغل قضاء اشتغال داشت، از سال 166ق تا هنگام وفات همچنان قاضی بود.

امام ابویوسف هفده سال تمام با پایبندی در محضر امام اعظم/ به تحصیل علم مشغول بود، حتی هنگامی که بچه ایشان وفات کرد از حرص اینکه مجلس امام ابوحنیفه/ ترک نشود در دفنش شرکت نکرد، ترتیبات کفن و دفنش را به خویشاوندان و همسایه گان سپرد و خودش در مجلس امام اعظم/ حاضر شد، امام اعظم/ تنها ایشان را فقیه بار آورد بلکه گاه از نظر مالی نیز به ایشان کمک می‌کرد، داود بن رشید/ می‌فرماید: «اگر امام ابوحنیفه فقط یک شاگرد می داشت و آن ابویوسف می‌بود برای افتخار ایشان همین یک شاگرد کافی بود، هر گاه ابو یوسف در مجلس علمی سخن می‌گفت، چنان معلوم می شد که در کنار دریایی نشسته و از آن پیمانه می کند، حدیث و فقه و کلام همیشه درجلوش مستحضربود».

باری امام ابویوسف مریض شد، امام اعظم/ برای عیادت ایشان تشریف برد پس از آنکه حالش را پرسید، و بیرون آمد، امام فرمود: اگر این جوان فوت کند علم بسیاری ضایع می شود زیرا که وی درحال حاضر بزرگترین عالم روی زمین است.

هرگاه علی بن صالح/ از امام ابویوسف روایت می کرد می‌فرمود: «**حدثني أَفقه الفقهاء وقاضی القضاة وسید العلماء**».

حضرت امام ابویوسف/ از سال 166 تا 182 قمری که سال وفات ایشان است قاضی بود، در این مدت طولانی با عدل و انصاف کم نظیری قضاوت نمود، می فرمود: من هرگز قضاوت ظالمانه‌ای نکرده‌ام، البته از یک قضاوتم هراس دارم که ممکن است مؤاخذه شوم و آن قضاوتی بود که میان هارون الرشید و یک نصرانی انجام دادم، نصرانی مدعی بود که امیر المؤمنین فلان زمین او را غصب کرده است، هنگامی که دادرسی پرونده آغاز شد به هارون الرشید گفتم: این شخص مدعی است که شما فلان زمینش را غصب کرده اید، هارون الرشید جواب داد: این زمین از پدر بزرگمان منصور به ما میراث

رسیده است، به نصرانی گفتم: جواب را شنیدی، حالا شاهد داری یا نه؟ گفت: شاهد ندارم اما شما باید مدعی علیه متهم را قسم بدهی، به امیرالمؤمنین گفتم: شما می‌توانی قسم بخوری، هارون الرشید قسم خورد و بدین ترتیب پرونده بسته شد، و نصرانی براهش رفت.

امام ابویوسف فرمود: از این پرونده هراس دارم که مؤاخذه شوم، یک شاگرد ایشان پرسید: با توجه به این قضاوت سالمی که شما کرده‌اید چرا ترس مؤاخذه دارید؟!

فرمود: چونکه من هر دو طرف قضیه را در یکجا ننشانده بودم هارون الرشید تا آخر در جای برتری نشسته اما نصرانی در جلو قاضی ایستاده بود.

حضرت امام ابویوسف/ بسیار عابد بود، با وجود اینکه قاضی‌القضاة بود و مسئولیت های سنگینی بدوش داشت، نوافل به کثرت می خواند و روزه بسیار می‌گرفت. امام ابویوسف/ از نسل انصار مدینه بود، پدر بزرگش سعد بن بحیرτ صحابی بود به سعد بن حبته نیز شهرت داشت (حبته اسم مادرش بود) ایشان در غزوه خندق شرکت کرد و با شهامت بسیاری جنگید، آنوقت هنوز جوان بود، رسول اکرمص دیدند که وی با دلیری کم نظیری می‌جنگد او را صدا زدند و پرسیدند: ای جوان تو کیستی؟ گفت: من سعد بن حبته هستم، پیامبرص برایش دعای خیر کردند و فرمودند: خداوند قسمت ترا مبارک کند، در ضمن فرمودند: نزدیک بیا، چون نزدیک آمد دست مبارکشان را برسرش کشیدند[1].

امام ابویوسف/ می‌فرمود: دستی که پیامبر اکرمص برسر پدر بزرگمان کشیده برکت آنرا در تمام خاندانمان احساس می‌کنم. سعد بن بُحیر در کوفه سکونت گزیده بود و در همان شهر وفات یافت، نسلشان همچنان در کوفه باقی ماند، که از آنجمله همین امام ابویرسف پیدا شد که مشرق و مغرب را از علمش سیراب نمود. ابو یوسف در سال

۱- این واقعه در کتاب «**الاستیعاب**» ذکر گردیده است.

182 هجری وفات نمود و سال تولدش 113 قمری مشهور است، اما بعضی محققین معتقدند که سال تولد ایشان 93 هجری است.

یوسف بن خالد سمتی

یوسف بن خالد سمتی/ نیز از شاگردان مشهور امام اعظم/ بود، زادگاه ایشان شهر بصره بود برای تحصیل علم نزد امام اعظم/ به کوفه آمد بعد از تحصیل علم هنگامی که خواست به شهر خودش بصره باز گردد امام اعظم/ فرمود: در رفتن عجله مکن می‌خواهم به عنوان توشه ترا چند وصیت نمایم آنگاه از روی فرصت وقت تعیین کرد، و وصایایی فرمود که در ذیل این مجموعه می‌آید، این وصایا خصوصاً برای علماء و طلبه بسیار حائز اهمیت است، کاش آنان برای حفاظت خویش آنرا سپری قرار دهند و از آن استفاده کنند.

علامه زرنوجی/ شاگرد مشهور (علامه برهان الدین مرغینانی) صاحب هدایه در کتاب ارزشمند خویش «تعلیم المتعلم» می نویسد:

«**وينبغي لطالب العلم أن يحصل على كتاب الوصية التي كتبها أبوحنيفة ليوسف بن خالد عند الرجوع إلى أهله، و قد كان أستاذنا شيخ الإسلام على بن أبي بكر أمرني بكتابته عند الرجوع إلى بلدى ولابد للمدرس والمفتي في معاملات الناس منه**».

یعنی: «بر هر طالب علم لازم است وصیتی را که امام ابوجنیفه هنگام بازگشت یوسف بن خالد به خانه اش، وی را نموده اند حاصل کند، هنگامی که من می خواستم به منطقه ام برگردم استادمان شیخ الإسلام علی بن أبی بکر/ به من دستور دادند که وصیت مذکور را برای خودم بنویسم، همچنین این وصیت برای مفتی و مدرسی که با معاملات مردم سرکار دارد بسیار لازم و ضروری است».

حضرت یوسف بن خالد سمتی از استاذان امام شافعی/ هستند، لذا امام شافعی در باره ایشان فرمودند: «کان رجلاً من الخیار» ایشان از بهترین افراد بود.

محدث مشهور علامه بن ماجه قزوینی/ صاحب «سنن بن ماجه» که یکی از صحاح سته است از ایشان حدیث روایت کرده است، لفظ «سمتی» به طرف «سمت» منسوب

است، به علت داشتن حسن سمُت یعنی حسن سیرت ، ایشان ر ا سمتی می‌گویند در سال 179 قمری وفات نمود.

حضرت حماد بن أبی حنیفه یگانه پسر حضرت امام اعظم رحمة الله علیهما است، ایشان فقه را از پدر بزرگوارش آموخت، زهد و تقوا همواره برایشان غالب بوده و تا مدت یکسال بعنوان قاضی درکوفه ایفای وظیفه می‌کرده است.

نوح بن ابی مریم

نوح بن أبی مریم نیز از شاگردان معروف امام اعظم/ بود زادگان ایشان شهر مرو بود، ابوعصمه کنیت وی بود و به لقب «الجامع» شهرت داشت، عموماً از حضرت امام در باره مسائل قضاء سؤالاتی می‌کرد، باری حضرت امام فرمود: تو روزی بر منصب قضاء خواهی نشست چنان هم شد، ایشان طی نامه‌ای جریان را به امام/ اطلاع داد، حضرت امام – قدس سره– وصایایی پیرامون قضاء نوشت و خدمت او فرستاد، که اینک در این مجموعه شامل گردیده است. وی را بدین علت «**الجامع**» می نامیدند که جامع العلوم بود، هر روز چهار حلقه درس دائر می‌کرد یکی حدیث، دوّمی نقل و توضیح ارشادات امام اعظم/، سومی نحو و زبان عربی، و چهارمی شعر و ادب. ایشان علاوه از امام اعظم/ از قاضی بن ابی لیلی نیز کسب فیض نمود.

پنجمین بخش از وصایایی که در این مجموعه درج گردیده راویش حضرت امام أبویوسف/ است ایشان فرمود: یک روز در حالی که باران می‌بارید ما چند نفر از شاگردان حضرت امام اعظم قدس سره نزد ایشان حاضر شدیم که از آنجمله داود طایی، عافیه اودی، قاسم بن معن مسعودی، حفص بن غیاث نخعی، وکیع بن الجراح، مالک بن مغول، و زفر بن هذیل همراه بودند، امام اعظم به ما روی آوردند و فرمودند: سرور و خوشحالی من به شما وابسته است، این وصیت در آخر این مجموعه می‌آید.

از خداوند بزرگ می خواهم که این خدمت مرا نیز مورد قبول در گاهش قرار دهد و سایه مرشدم حضرت شیخ الحدیث مولانا زکریا دامت برکاتهم را بر سرمان تا مدتها قائم بدارد.

إنه سمیع قریب وللدعاء مجیب وصلی الله تعالی علی خیر خلقه سیدنا ومولانا محمد وآله وأصحابه أجمعین.

محمد عاشق الهی بلند شهری.

یکم صفر 1399هـ مدینه منوره



وصیت‌نامه امام اعظم أبوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی/ به شاگرد گرامی قدرشان قاضی القضاة ابو یوسف یعقوب بن إبراهیم انصاری/

باری امام ابوحنیفه/ پس از آنکه تشخیص داد شاگرد رشیدش ابویوسف به سن رشد رسیده و اخلاق و کردارش بسیار نیکو و دلپذیر گردیده و در طلب علم جدی و کوشا است وصایایی به وی ارشاد فرمودند بدین شرح: ای یعقوب!.

1- به حاکم وقت احترام بگذار، و شخصیتش را بزرگ شمار، و در محضر او از دروغ گویی بپرهیز.

2- تا ترا جهت مسأله علمی ای فرا نخوانده هر وقت و در هر حالت پیش او مرو، زیرا اگر رفت و آمدت نزد او زیاد شود ترا حقیر می‌شمارد و از چشمش می اُفتی، و ارزشی برایت در نزدش باقی نمی ماند، بر خوردت با وی چنان باشد که با آتش است هم از وی استفاده کن و هم خودت را از خطرش دور نگهدار، و به او نزدیک مشو که می‌سوزی و از او آزار می‌بینی، حاکم معمولاً چنین است که ارزشی که برای خودش قائل است برای دیگران قائل نیست.

3- هیچگاه نزد حاکم پرحرفی مکن، چون وی برای آنکه خودش را در جلو اطرافیانش داناتر و عالمتر از تو جلوه دهد بی مورد از تو انتقاد می‌کند و نکته ضعف می‌گیرد و تو در نتیجه از چشم اطرفیانش می‌افتی و کوچک جلوه می‌کنی.

4- چنانچه نزد حاکم رفتی قدر و منزلت خود و دیگران را بشناس.

5- هرگاه دیدی قبل از تو کسی از علماء که تو آنرا نمی شناسی پیش حاکم است تو خود را عقب بکش و در چنین مجلسی حاضر مشو، چونکه اگر تو از عالم مزبور در علم و منزلت کمتر باشی ممکن است نادانسته خودت را از او برتر بدانی و در نتیجه او به تو آسیب برساند، و چنانچه تو از وی عالمتر و برتر باشی ممکن است در نزد وی کوچک شوی و در نتیجه از چشم سلطان بیفتی.

6- چنانچه حاکم وقت عهده ای به تو پیشنهاد کرد نپذیر، مگر آنکه مطمئن شوی که او در مسائل علمی و اعتقادی با تو همنظر و هم عقیده است تا اینکه مجبور نشوی در فیصله هایت مخالف اعتقاد و اندیشه ات عمل کنی.

7- با اطرافیان و خویشاوندن حاکم هرگز رابطه بر قرار مکن بکوش که رابطه ات صرفاً با خودش باشد.

8- همواره کوشش کن که از اطرافیانش دور باشی تا ارزش و حیثیتت محفوظ بماند.

9- در حضور مردم جز آنچه از تومی پرسند حرف نزن.

10- بخصوص در باره معاملات و تجارت هرگز پیش عوام صحبت مکن مگر آنکه به علم مربوط باشد، تا گمان نکنند که تو به مال آنها چشم دوخته ای یا اینکه میل رشوت گرفتن داری.

11- در نزد مردم عوام نخند.

12- بیش از حد به بازار مرو.

13- با بچه‌های رو به بلوغ گفتگو مکن زیرا آنها فتنه اند، البته اگر با بچه های کوچک صحبت کنی و دست شفقت به سرشان بکشی اشکالی ندارد.

14- با بزرگسالان در راه یکجا مرو، چون اگر آنها را از خود جلو کنی به ارزش علمت لطمه می‌خورد و اگر خود از آنها جلو بیفتی به حیثیت خودت لطمه وارد می شود، زیرا آنها از تو بزرگسال ترند و پیامبرص فرموده اند: کسی که به بزرگسالان ما احترام نگذارد و برکوچکتران ما شفقت نکند از ما نیست.

15- هیچگاه برسر راه منشین و چنانچه مجبور شدی- که بیرون از منزلت بنشینی – پس در مسجد بنشین.

16- بر در دکانها منشین.

17- در بازار و مسجد چیزی مخور[1].

18- از آبهاییکه بر سر راهها گذاشته شده، و از دست کسانی که برسر راهها ایستاده اند و به مردم آب می‌دهند آب منوش.

19- هیچگاه ابریشم و دیگر پارچه های گران قیمت را نپوش و زیورات استعمال مکن، چونکه استعمال اینگونه چیزها ترا نازدانه بار آورده و به تکبر وا می دارد.

20- در بستر خواب با همسرت زیاد حرف مزن مگر به اندازه ضرورت.

21- بیش از حد از او بوس و کنار مگیر و به وی دست مزن.

22- جز با نام خدا و طلب خیر با وی همبستری مکن.

23- در حضور وی از زنها و کنیزهای دیگر صحبت مکن که با تو بی تکلف شده و او نیز از مردان بیگانه صحبت خواهد نمود که ممکن است برایت خوشایند نباشد.

24- تا می‌توانی با زنی که قبلاً شوهر داشته، و با زنی که پدر و مادرش زنده هستند، و با زنی که از شوهر قبلی اش فرزند داشته باشد ازدواج مکن مگر بشرطیکه خویشاوندان زن رفت و آمد زیادی به خانه ات نداشته باشند[2]. (و نیز با زن پولدار ازدواج مکن) چون اگر زن پولدار باشد ممکن است پدرش ادعا کند که این مال متعلق به اوست که در نزد دخترش امانت است. (و این امر فضای مهر و محبت خانواده را مکدّر خواهد نمود).

۱- البته شرعا استثناءاتی وجود دارد مانند اینکه کسی معتکف باشد یا مسافر.

۲- مقصود قطع صله رحم و قطع رابطه با خویشاوندان نیست بلکه مقصود جلوگیری از بهم خوردن فضای گرم خانواده است.

25- تا می‌توانی به خانه پدر زنت مرو. (ضروریات شرعی منجمله صله رحم مستثنی است).

26- مبادا با همسرت در خانه پدر زنت زندگی کنی، که مالت را تصرف خواهند کرد و همواره چشم طمع به دستاورد تو خواهند دوخت، و همسرت مطابق میل و اخلاق تو با تو رفتار نخواهد کرد.

27- مبادا با زنی ازدواج کنی که از شوهر قبلی اش پسر و دختر زیاد داشته باشد، که همه مالش را برای آنان ذخیره خواهد کرد و از مال تو دزدیده و صرف مخارج آنان خواهد نمود زیرا فرزندانش در نزد او از تو عزیز ترند.

28- هرگز دو زن را در یک خانه جمع مکن.

29- تا زمانی که مطمئن نشده ای که می‌توانی از عهده تمامی مشکلات زندگی بر آیی ازدواج مکن.

30- در عنفوان جوانی که قلبت فارغ و خاطرت آرام است و هنوز کثرت عیال و فرزندان ذهنت را مشوش نکرده علم بیاموز، سپس از راه حلال مال جمع کن آنگاه ازدواج نما، زیرا اگر همزمان با طلب علم به فکر جمع کردن مال بیفتی وجود مال ترا به زندگی پرعیش و نوش کشیده که در نتیجه از طلب علم عاجز خواهی ماند، و اگر در دوران تحصیل به فکر ازدواج بیفتی ممکن است مجبور شوی جهت رفع حوائج عیال و فرزندان تلاش کنی و چه بسا از تحصیل علم دست بکشی که در آنصورت نه علم آموختی و نه مال بدست آوردی.

31- پیوسته تقوا پیشه کن و امانت را به صاحبش باز گردان.

32- برای همه مردم اعم از خاص و عام خیر خواه باش.

33- مردم را حقیر مشمار و به آنها احترام بگذار، و با آنها بیش از حد مخلوط مشو، مگر اینکه خودشان نشست و بر خواست بیشتر را با تو بپسندند و نزد تو رفت و آمد کنند، در مجالست خویش با عوام همواره کوشش کن که با آنان در مسائل شرعی گفتگو

کنی با کسانی که از اهل علم باشند به علم مشغول شوند و کسانی که از اهل آن نباشند بدون آنکه ناراحت شوند از تو بپرهیزند.

34- مبادا مسائل دینی را با عوام به سبک علم کلام مطرح کنی که آنها از تو تقلید کرده و به آن مشغول خواهند شد (و جز درد سر فایده ای از آن حاصل نخواهند کرد).

35- اگر کسی جهت پرسیدن مسائل شرعی نزد تو آمد فقط به اندازه سوالش به او جواب بده، و مسائل دیگری به آن اضافه مکن که ذهن سائل مشوش خواهد شد و جواب سوالش را نخواهد فهمید.

36- اگر ده سال هم بدون کسب و قوت ماندی از علم روی مگردان، چونکه علم ذکر خداست، و خداوند می فرماید: ﴿❐◆✌♦♊⇧ 🕮❐⇖⇧❷♦✓◆ ◆⇖♦♊ ❶♋🗎⇩❷⌧❽ ▫♦✉♐♌❐ ✍♦🕮⇖⓪ ✌♦➔♋⑩⌖♦❐☾ ⇞❁✡▤☾🔔 ❐◆✞♦⬙⌖➔❷⇖■← ⓪ ③♦❐⬀✈♦ ✁☞⑥☺☝⑩◆🕔☺⌂❐♋ 🕮❐⇖⇧☺⌂❻🗐 ⇗✍✂⇞✎﴾ [طه: 124]. «و هر کس از یاد من رویگردان شود، زندگانی‌ای تنگ خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا برانگیزیم».

37- با شاگردانت چنان مشفقانه رفتار کن که گویا هر یک از آنان را فرزند خودت می دانی، زیرا این امر رغبت و علاقه آنها را به علم بیشتر خواهد کرد.

38- اگر شخص عامی و بازاری با تو مباحثه و مناظره کرد با وی مباحثه مکن که آبروی ترا می‌برد.

39- هنگام بیان کردن حق از هیچ کس پروا مکن ولو اینکه سلطان و حاکم وقت باشد.

40- کوشش کن که در عبادت همیشه از دیگران جلو باشی، چون اگر مردم عوام متوجه شوند که تو علاقه زیادی به عبادت نداری نسبت به تو بدگمان خواهند شد و این امر از رغبت آنان نیز در عبادت خواهد کاست و چنین نتیجه خواهند گرفت که همچنانکه جهل آنان برایشان مفید نبوده، علم تو نیز برایت ثمره ای نداشته است.

41- اگر در شهر یا منطقه ای سکونت داشتی که در آن غیر از تو علمای دیگری نیز وجود داشت خودت را یکّه تاز میدان جلوه مده، بلکه همانند یک فردی از آنان زندگی کن، تا مطمئن شوند که تو قصد عقب زدن آنان و ابراز شخصیت خود را نداری، و گرنه آنها برتوخواهند شورید و به عقیده ات توهین خواهند کرد، و عموم مردم نیز علیه تو قیام خواهند نمود و به تو زهر چشم نشان خواهند داد، سر انجام گویا بدون هیچگونه فایده ای توهین شدی و مورد خشم مردم قرار گرفتی.

42- در چنین موقعیتی (که علمای دیگری در منطقه حضور دارند) فتوی مده گر چه از تو خواسته شود و هرگز با آنان مناظره و مباحثه مکن.

43- در حضور آنان هیچ مسئله ای را جز با دلیل واضح و روشن بیان مکن.

44- هرگز به اساتذه و شخصیت های مورد احترام آنان توهین مکن که، آنان نیز به تو توهین خواهند کرد، خداوند متعال می فرماید: ﴿☐◆•• ✍■○⌂⌨♋☐✁☎ ✁♂⌦✎⍝☎☐♓⑩⌦⍕♋☐⇩⑨◆③ ♋☐✁☎ ☞✌❑⑩ ♌♋⍝ ☐✁☐⇧⑨◆⑩ ✁♂⌦✎⍝⍗✁★ ♐❸◁❷◆⇔♐✉ ✁☺☐⇧⑨◆⍓ ⍝♂⌦✎⍝✁ ☎✁☐♋⌨⌂○◆⑩•▫ ⍗♋⌧▫☐☐﴾ [الأنعام: 108]. «آنانی را که مشرکان در عوض خدا می خوانند دشنام ندهید که در آنصورت از روی جهل و عناد خدای یگانه را دشنام خواهند داد».

45- در برخورد با مردم همیشه محتاط باش.

46- معامله ات با خداوند در تنهایی چنان باشد که در انظار مردم است، زیرا ثمره علم هنگامی آشکار می‌گردد که در خلوت و جلوت یکسان باشد.

47- اگر حاکم وقت عهده ای به تو محول کرد آنرا نپذیر و لو اینکه مناسب حالت باشد مگر اینکه بدانی که اگر تو آنرا نپذیری کسی خواهد پذیرفت که اهلش نیست و در نتیجه به مردم ضرر خواهد رسید، و بعد از آنکه مطمئن شوی که این عهده صرفاً به علت علم تو به تو واگذارشده است.

48- مبادا در مجلس مناظره با ترس و لرز حرف بزنی، زیرا که این امر ذهن را مشوش میکند و در زبان لکنت بوجود می آورد.

49- از خندیدن زیاد بپرهیز که دل را می میراند.

50- از نشست و برخواست و گفتگو با زنها جداً بپرهیز که قلب را پژمرده می‌کند.

51- جز با وقار و سنگین راه مرو، و در کارها عجول مباش.

52- اگر کسی از پشت سر ترا صدا زد جواب مده ، زیرا از پشت سر فقط حیوانات را صدا می زنند.

53- هرگاه حرف می زنی چیغ نزن و صدایت را خیلی بلند مکن.

54- به خودت عادت بده که همیشه با وقار بنمایی و اعضاء و جوارحت را کمتر حرکت دهی، تا اینکه ارزش و حیثیت نزد مردم باقی بماند.

55- در پیش مردم بیشتر به ذکر خدا مشغول باش تا از تو بیاموزند.

56- برای خودت یک مقدار وقت معین کن که در آن بعد از نماز ها قرآن بخوانی و به ذکر خدا مشغول باشی و صبر و انعاماتی که بر تو ارزانی داشته شکرش را بجای آوری.

57- در هر ماه چند روزی برای خودت معین کن که در آن روزه بگیری تا دیگران از تو پیروی کنند، و هرگز به آن، مقدار از عبادت اکتفا مکن که عوام به آن اکتفا می‌کنند.

58- همواره نفس خودت را مراقبت کن، و حریص باش که دیگران نیز در شئون دنیوی و اخروی از علمت استفاده کنند.

59- خودت خرید و فروش مکن، بلکه برای انجام کارهایت شخص دیگری انتخاب کن که به آن اعتماد داشته باشی (تا وقارت پیش مردم باقی بماند و اوقات گران بهایت ضایع نشود).

60- هیچگاه در کارهایت چه دنیایی و چه غیر آن بی پروا مباش، زیرا خداوند متعال از همه چیز از تو خواهد پرسید.

61- غلام بی ریش نخر.

62- در نزد مردم خودت را از نزدیکان و مقربان درگاه معرفی نکن گر چه حقیقت چنین باشد، چونکه مردم برای انجام کارهایشان نزد سلطان ترا واسطه خواهند کرد، اگر واسطه شوی از چشم سلطان می اُفتی و اگر وساطت نکنی آنها به تو بد گمان خواهند شد.

63- جز در فن خودت که علم است خود را در ردیف عامه مردم بحساب آور.

64- (در مسائل روز مره دینوی) در کار های غلط و ناپسند از مردم اتباع مکن بلکه همیشه در کار های خوب و پسندیده از آنان پیروی کن.

65- اگر شخصی را به بدی شناختی بدی اش را پیش مردم ذکر مکن بلکه خوبی ای در وی جستجو کن، و با همین خوبی از او یاد کن مگر در امور دینی (اگر بدی اش علنی باشد) که در آن صورت باید مردم را آگاه کنی تا از شر او حذر کنند و از او پیروی ننمایند، زیرا پیامبر خداص فرمودند: «**أُذْكُرُوا الْفَاسِقَ بِمَا فِيهِ كَيْ يَحْذَرَهُ النَّاسُ**»[1]. «بدی هاییکه در شخص فاجر است برای مردم بیان کنید تا از وی حذر کنند».

66- چنانچه شخص فاجر و نافرمان که ضررش به دین بر می‌گردد از جاه و جلال دنیوی برخوردار باشد تو مسئولیت خودت را انجام بده و از جاه و جلال او پروا مکن که خداوند یاور و مددگار دینش است و ترا یاری خواهد کرد، اگر یکبار چنین کردی از أبهت تو خواهند ترسید و در آینده کسی جرأت نخواهد کرد در حضور تو و در منطقه ای که تو هستی جسارت کند و بدعتی را در دین ایجاد یا اظهار نماید، و در این راستا عموم مردم را می‌توانی آماده کنی و بر چنین شخص مسلط گردانی تا با تو همنوا باشند و در دیگر مسائل دینی نیز از تو پیروی کنند.

67- چنانچه از سلطان یا حاکم وقت چیزی مشاهد کردی که مخالف شریعت بود به وی تذکر بده، البته هنگام چنین کاری لازم است اطاعت و فرمانبرداری خود را از او ذکر

۱- طبرانی آن را تخریج نموده است، شیخ آلبانی می‌گوید: ضعیف است. (نگا: ضعیف الجامع، شماره حدیث: 104).

کنی، زیرا وی از تو قوی تر است، مثلا میگویی: در مسائلی که تو بر آنها (مسلطی) از تو فرمانبرداری می کنم، اما بنده بنابر تخصص علمی و مسئولیت دینی خودم از خلال رفتار و کردار جنابعالی چیزی مشاهده کردم که از نظر شرعی درست نیست (لذا خواستم این امر را به شما تذکر دهم) البته لازم نیست که پشت سرهم حرفت را تکرار نمایی، چون ممکن است اطرافیانش ترا از بین ببرند، و از بین بردن تو لطمه ای به دین خواهد بود، حد اکثر یکی دوبار نصیحتت را تکرار کن با اینکه برای دیگران نیز مشخص شود که به مسائل دینی اهمیت قائل هستی و در امر به معروف حرص داری تا اینکه عوام سکوت ترا برچیز دیگری حمل نکنند، اگر دیدی که سلطان از اشتباهش دستبردار نیست به خانه اش برو و مجدداً در تنهایی او را نصیحت کن و با دلائلی از قرآن و سنت که به یاد داری برایش توضیحات لازم را بده اگر مبتدع بود با او مناظره کن اگر پذیرفت که بسیار خوب و اگر نه از خداوند بخواه که ترا از شر ظالم محفوظ بدارد.

68- مرگ را پیوسته بیاد آور، و برای استاذان و مشایخت و کسانی که از آنها دین آموخته ای طلب آمرزش کن.

69- بر تلاوت قرآن مداومت نما.

70- قبرستانها و اماکن مقدسه را بکثرت زیارت کن[1]، و به ملاقات علماء و مشایخ بیشتر برو.

71- کسانی که در مساجد و اماکن مقدسه و قبرستان با تو ملاقات می‌کنند و می‌گویند که: پیامبر اکرمص را در خواب دیده اند حرفشان را باور کن[2].

۱- چونکه قبرستان انسان را به یاد مرگ و قیامت می اندازد، زیارت شرعی فقط این است کـه بـه نیـت سنت و پند گرفتن به زیارت قبرستـان رود و ایـن دعـا را بخوانـد: «**السلام عليكم أهل الديار من المؤمنين والمسلمين وإنا إن شاء الله بكم لاحقون أسأل الله لنا ولكم العافية**».

۲- چونکه در حدیث آمده است که شیطان خودش را به شکل پیامبرص نمی‌تواند در آورد.

72- با هوا پرستان (اهل بدعت اعم از بدعت اعتقادی و عملی) نشست و برخواست مکن، مگر اینکه خواسته باشی آنها را به سوی دین و صراط مستقیم دعوت کنی.

73- از لعنت فرستادن بسیار و دشنام طرازی پرهیز کن.

74- همین که مؤذن صدای اذان را بلند کرد برای دخول مسجد آماده شو تاعامه مردم جلوتر از تو داخل نشوند.

75- در همسایگی حاکم وقت زندگی مکن.

76- چنانچه عیبی از همسایه ات مشاهده کردی آنرا بپوش، زیرا که این بمنزله امانتی است نزد تو، و اسرار مردم را فاش مکن.

77- اگر کسی از تو مشوره طلب کرد به او مشوره ای بده که بدانی ترا به خدا نزدیک می‌کند.

78- از بخل بپرهیز که انسان را رسوا می‌کند.

79- نه طماع (پرطمع و پر توقع) باش و نه دروغگو، و نه کسی که حرفهایش مردم را پریشان کند، بلکه در تمامی کارها مروت را حفظ کن.

80- همیشه لباس سفید بپوش.

81- قلبا همیشه غنی باش، از خود حرص و رغبت کمتری به دنیا نشان بده، با وجود محتاج بودن، خود را همواه بی نیاز جلوه بده، هرگز فقر و تنگدستی خودت را ظاهر مکن گر چه فقیر و تنگدست باشی.

82- همت بلند داشته باش چون کسی که همتش ضعیف باشد قدر و منزلتش کم می‌گردد.

83- به راهی که می روی این طرف و آن طرف نگاه مکن، همیشه زمین را نگاه کن.

84- هرگاه به حمام رفتی در نشستن و اجره حمام خودت را باعوام مردم یکسان مگردان بلکه (در صف انتظار در جای مناسب تری بنشین و) از آنچه عموم مردم اجره

می‌دهند تو بیشتر بده تا مروتت در میان آنان بارز و آشکار باشد و (به عنوان یک شخصیت علمی) به تو احترام بگذارند.

85- چنانچه پارچه باف یا به رنگریز یا دیگر کسانی که از این قبیل کارها می‌کنند احتیاج پیدا کردی خودت شخصاً پیش آنها مرو، بلکه فرد مطمئن را که به وی اعتماد داری برگزین با اینگونه کارها را برایت انجام دهد.

86- هرگز از مردم مالیات مگیر.

87- پولها را به دست خود وزن مکن (یا نشمار) بلکه این کار را به کس دیگری محول کن.

88- دنیا را که در نزد اهل علم حقیر است حقیر و بی ازرش بدان، که آنچه در نزد خداست از این دنیا فانی بهتر است.

89- کارهای شخصی انتظامی خود را به کس دیگری محول کن تا اینکه بتوانی با یکسویی و خاطر جمعی به علم مشغول باشی، بدین ترتیب حیثیت و وقارت نیز نزد مردم محفوظ بماند.

90- مبادا بادیوانگان صحبت کنی، و نه با علمایی که از اسلوب مناظره و استدلال بی‌خبرند نه با کسانی که صرفا برای ابراز شخصیت شان به طلب علم می‌پردازند، و هدف آنان از مناظره و مباحثه و به میان کشیدن مسائل در نزد مردم عوام این است که آبروی ترا بریزند و ترا شرمنده کنند و در اصل راستا کاملا بی باک و لاپروا هستند گرچه بدانند که تو برحقی (بازهم از جهت ضد و عناد حاضر نیستند در برابر حق تسلیم شوند).

91- چنانچه به افراد زیرگ و با شخصیتی برخوردی آنها از تو تحویل نگرفته اند تو خودت را در انظار آنان بزرگ جلوه مده، تا اینکه آسیبی از آنان به تو نرسد.

92- چنانچه در میان جمعی از مردم بودی خودت برای امامت نماز جلو مرو، مگر اینکه آنها به نشانه احترام ترا جلو کنند.

93- جز هنگام صبح یا ظهر به حمام مرو.

94- در تفریح گاههای عمومی ظاهر مشو.

95- چنانچه می‌دانی که سلاطین یا حاکمان وقت ظلمی را در فلان وقت مرتکب می‌شوند در آنوقت نزد آنها مرو، مگر اینکه بدانی که اگر از روی نصیحت و خیر خواهی چیزی به آنها بگویی می پذیرند، چون اگر آنان در حضور تو مرتکب امر نا مشروعی شوند و تو نتوانی از ارتکاب آن باز شان داری مردم گمان خواهند کرد که این کار آنان درست است، چونکه تو در هنگام ارتکاب آن امر نامشروع حاضر بودی و سکوت کردی.

96- مبادا در مجالس علم از خشم و غضب کار بگیری.

97- قصه‌گویی و داستان سرایی مکن چونکه داستان سرا غالبا مجبور است دروغ بگوید.

98- هرگاه خواستی برای کسی از اهل علم مجلس علمی برگذار کنی اگر موضوعش علم شرعی بود خودت شخصا در آن حاضر شو و آنچه را از سخنان وی درست تشخیص دادی بیاد سپار و بازگو نما، و اگر دیدی که آن شخص عالم و فقیه نیست چنین مجلسی منعقد مکن، و اگر منعقد شد تو در آن شرکت مجو، تا مردم گمان نبرند که او عالم با شخصیت و بزرگی است در حالی که چنین نیست، و اگر دیدی که عالمی صلاحیت فتوی دارد او را به مردم معرفی نما اگر صلاحیت نداشت در مجلسش منشین که در حضورت تدریس کند بلکه یک فرد معتمدی در مجلسش بفرست تا اینکه ترا از کیفیت گفتگو و مقدار علمش آگاه نماید.

99- در مجالس ذکر (اهل بدعت) و دیگر مجالس سخنرانی (آنان) که می‌خواهند با استفاده از شخصیت و تأیید تو مجالسشان را مشهور کنند شرکت مجو، بلکه اهل محله و دیگر کسانی که به آنها اعتماد داری یا یکی از شاگردانت را به مجلسشان بفرست (تا اینکه ترا در جریان مسائل مطرح شده قرار دهند و از تو گلایه هم نکنند).

100- همیشه خطبه نکاح، نماز جنازه و (جمعه و) عیدین را به خطیب منطقه واگذار کن.

(در پایان از تو می‌خواهم که) مرا از دعای خیرت فراموش نکنی و این موعظه را از من بپذیری که وصیت من برای تو به نفع تو و بقیهٔ مسلمین است.

این بود وصیت نامه امام اعظم أبوحنیفه/ به شاگرد با وفایش **قاضی القضاة** امام ابویوسف یعقوب ابن ابراهیم انصاری/.

وصایای امام أبوحنیفه / به شاگردش خالد بن یوسف سمتی بصری/

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از آنکه یوسف بن خالد سمتی مدتی علم آموخت و تصمیم گرفت به زادگاهش بصره باز گردد از استاذش امام ابوحنیفه اجازه خواست، امام فرمود: قبل از بازگشت می‌خواهم وصایایی را به عنوان توشه به تو عرضه کنم که در عرصه های مختلف معامله با مردم، تشخیص مراتب اهل علم، تأدیب نفس، ادراه رعیت، برخورد باعوام و خواص و آگاهی از احوال مردم به آن احتیاج خواهی داشت، این و صایای من برای علم تو بسیار لازم و بلکه بمنزله آله ای خواهد بود که آنرا زینت بخشیده و نگذارد دچار نقص و اشکال گردد.

بدان که هرگاه با مردم بد رفتاری کنی با تو دشمن خواهند شد، گرچه پدر و مادرت باشند، و هرگاه با مردم رفتاری خوش داشته باشی گرچه با تو خویشاوندی نداشته باشند برای تو مانند پدر و مادر خواهند گردید. سپس به من گفت: صبر کن تا خودم را برای کار تو فارغ نمایم و فکرم را جمع کنم و به توفیق پروردگار ترا چنان وصیت جامعی بنمایم که از ته قلبت از من تشکر کنی. چون وقتی که برایم تعیین کرده بود فرا رسید فرمود: اینک وقتش فرارسیده که از آنچه به تو وعده داده بودم پرده بردارم، آنگاه فرمود:

اکنون گویا آن صحنه را در جلو چشمانم مجسم می بینم هنگامی که تو به شهر بصره داخل می‌شوی و با مخالفین ما در آن شهر روبرو می‌گردی و با استفاده از غرور علمی‌ات خود را از آنان بهتر می‌دانی و گویا می‌خواهی علمت را به رخ آنان بکشی، این کشمکش چنان شدت می‌گیرد که رفته رفته از نشت و برخواست با آنان سر باز می‌زنی آنها با تو مخالفت می کنند و تو با آنها، آنها با تو قطع رابطه می‌کنند تو با آنها، آنها ترا دشنام

می‌دهند تو آنها را، آنها تو را گمراه و متبدع می‌خوانند و تو آنها را، سرانجام شخصیت هر دویمان زیر سوال می‌رود و آبروی مان می‌ریزد آنگاه تو مجبور می‌شوی آنان را ترک گویی و به جای دیگری فرار کنی، اما بدان و آگاه باش که این طرز تفکر درستی نیست که انسان با مردم مدارا نکند و با دست خودش شرایطی را بوجود آورد که با مردمی که ناچار است با آنان بسازد بهر حال باید با مردم ساخت تا اینکه خداوند راه خروجی بگشاید.

پس هرگاه وارد بصره شوی مردم از تو استقبال خواهند کرد و به ملاقاتت خواهند آمد و از تو تحویل خواهند گرفت تو قدر هر کسی را بشناس، مردم شریف و با شخصیت را عزیز بدار، علماء را تعظیم کن، به بزرگسالان احترام بگذار، با کوچکتران ملاطفت و نرمی کن، به مردم عوام نزدیک مشو، با بدکاران مدارا کن، و با نیکان دوستی بر قرار نما، حاکم وقت را کم مشمار هیچکس را تحقیر مکن، در مروت کوتاهی منما، راز خودت را به کسی اظهار منما، تا کسی را نیازموده ای به دوستی اش اعتماد مکن، با آدم خسیس و فرومایه دوستی منما، چیزی که به ظاهرت نمی‌زیبد با آن الفت مجوی، هرگز با احمقان بی تکلف مشو، از پذیرش دعوت و هدیه خود داری نما[1]، همیشه مدارا و صبر و تحمل پیشه کن، سینه فراخ و اخلاق خوش داشته باش، لباس نو بپوش، مرکب خوب داشته باش، عطر و خوشبوی زیاد استعمال کن، هر روز یک وقتی را برای انجام کارهای شخصی‌ات تخصیص بده، همیشه خودت را از اخبار و حالات خدمه و زیر دستانت مطلع بدار، در تأدیب و تربیت آنان جدّی باش، در این کار از نرمی استفاده کن، زیاد آنها را سرزنش مکن که بی اثر خواهد شد، با دست خود تنبیه شان نکن تا وقارت پایدار بماند، بر نمازهایت پایبند باش، سخاوت کن و سفره ات را گشاده بدار که بخیل هرگز لایق سیادت و رهبری نیست، دوستان مطمئن و مشاوران دانایی داشته باش که

۱- قبول کردن دعوت و هدیه سنت است اما چنانچه مصلحت و ضرورت دینی ایجاب کند نپذیرفتن آن اشکالی ندارد.

همواره ترا در جریان تحولات روزمره و حالات مردم قرار دهند تا بتوانی فساد را اصلاح کنی و خوبیها را پرورش دهی، از همه کس یاد کن و به ملاقاتشان برو، چه کسانی که به ملاقات تو می آیند و چه آنانی که نمی آیند، با همه کس خوبی کن، چه کسانی که به تو خوبی می‌کنند و چه آنانیکه بدی می کنند، عفو و درگذشت پیشه کن، به نیکیها سفارش نما، از کار های پوچ و لایعنی غفلت اختیار کن، کسی که به تو آزار می رساند از او در گذر، در اقامه و ادای حقوق عجلت نما، اگر کسی از برادران و همنیشنانت مریض شد خود شخصا به عیادت و بیمار پرسی‌اش بشتاب، و از طریق دوستان دیگر نیز پیوسته جویای احوالش باش، اگر کسی از آنان از مجالست غائب شد احوال او را جستجو نما، و اگر کسی از آنان از حضور در مجالس تو خود داری نمود تو او را رها مکن و رابطه خود را با او قطع مگردان، کسی که با تو جفا می کند با او نیز رفت و آمد کن، کسی که پیش تو می‌آید اکرامش کن، کسی که به تو بدی میکند از او در گذر، کسی که در باره تو سخن زشت میگوید، تو از او به حسن و خوبی یاد کن، اگر کسی از آنان مرد و بر تو حقی داشت حقش را ادا نما، اگر کسی خوشی ای داشت به او تبریک بگو، اگر مصیبتی داشت او را تسلّی بده اگر به وی آفتی رسید با او همدردی کن، اگر کسی ترا برای کاری فراخواند برو، اگر از تو کمک خواست به وی کمک کن، اگر از تو یاری خواست به او یاری رسان، تا می‌توانی در حضور مردم اظهار دوستی کن، سلام کردن را عام گردان گر چه بر مردم پست و بی اعتبار باشد، چنانچه با دیگران در مجلس یکجا شدی و مسائل علمی‌ای مطرح شد و دیدی که در بحث و گفتگو خلاف نظریات تو مسائلی گفته شد تو بلا فاصله با آنان مخالفت مکن، اگر از تو در باره مسائل پرسیده شد اولاً همان دیدگاهی را بیان کن که آنها با آن آشنایند و آنرا درست می‌دانند بعدا از آن دیدگاه دیگر را مطرح نما، مثلاً میگویی: در این باره یک قول دیگر نیز هست بدین شرح و دلیلش چنین است، وقتی که آنها نظر تو را گوش کنند و حکمت ترا ببیند که در مجلس تو حاضر می‌شود که تو حقیقتا عالم هستی و از تو تقدیر خواهند کرد، سعی کن هر کسی که در مجلس تو

حاضر می‌شود از علم محروم نگردد طبق حالت هر کس مقداری علم به وی بیاموز تا آنرا یاد بگیرد و در آن بیندیشد، با مردم فقط مسائل اساسی را مطرح کن و از طرح جزئیات بپرهیز، مردم را همیشه مأنوس و سرگرم داشته باش، گاهی با آنان شوخی کن، و دوستانه صحبت نما، که اینگونه امور محبت ترا در قلب مردم می‌افزاید و به حضور آنان در مجالس علم دوام می‌بخشد، گاهی مردم را به خوردن غذا دعوت کن، از خطاهای آنان چشم پوشی نما، کارهایشان را انجام بده، به آنان نرمی کن، اگر لغزش دیدی به نحوی از آن بگذر که گویا اصلا ندیده ای، با هیچکس از آنان اظهار دل تنگی و ناراحتی مکن، طوری با آنا برخورد کن که گویا فردی از آنان هستی، رفتارت با مردم همچنان باشد که با خود رفتار می کنی، و برای آنان همان چیزی را بپسند که برای خودت می‌پسندی، برای اصلاح نفس خویش از خود نفس کمک بگیر، بدینگونه که وی را از خامی ها باز دار و همواره از احوال او مراقبت کن، از شر پسندی گریز نما، اگر کسی از تو اظهار تنفر کرد تو از وی متنفر مشو، کسی که از تو گوش می‌کند تو نیز از او بشنو، کاری که مردم ترا به آن وادار نکرده اند تو نیز کسی را بدان وادار مکن، طوری با آنها برخورد کن که آنان چنین برخوردی را برای خویش بپسندند و به آنان حسن نیت خود را نشان بده، از راستی کار بگیر، تکبر را رها کن، مبادا کسی را فریب دهی گر چه تو را فریب دهند، امانت را به صاحبش برگردان گر چه دیگران به تو خیانت کنند، وفا پیشه کن، به تقوا چنگ بزن، با پیروان ادیان دیگر رفتار مناسب بنما، اگر به این وصیت من عمل نمای امیدوارم سالم بمانی، سپس فرمود: از اینکه با تو آشنا شدم بسیار خرسندم، اما اینک که داری از من جدا می‌شوی خلیی نگران و ناراحتم، همواره به من نامه بنویس، و مرا از احتیاجات و مشکلات خودت مطلع گردان، تو برایم بمثابه فرزند می‌باشی که من برای تو بمنزله پدری هستم.

وصلى الله على سيدنا محمد النبي الأمي وعلى آله وأصحابه وسلم.

وصایای امام اعظم أبوحنیفه/ به فرزندش حماد/

بسم الله الرحمن الرحیم

فرزندم!

خداوند ترا براه راست ارشاد و تأیید کند، می‌خواهم ترا چند وصیت کنم که اگر آنها را بیاد سپاری و در عمل پیاده کنی امیدوارم که انشاء الله سعادت دنیا و آخرت را حاصل کنی.

اول: اولین آن تقوا است، که اعضاء و جوارح خود را بخاطر ترس از خداوند از گناهان محفوظ بداری و اوامر و دستورات پروردگارت را جهت عبودیت و بندگی همواره بجای آوری.

دوم: اینکه آنچه را احساس کردی که به دانستن و آموختن آن محتاجی بیشتر خود را در جهل و نادانی مگذار و هر چه سریعتر آنرا بیاموز.

سوم: کسی که در امور دین و دنیا به وی محتاج نیستی با وی نشست و برخواست مکن.

چهارم: اینکه حقی که دیگران را ذمه تو دارند با انصاف ادا کن و اگر تو بر ذمه دیگران حقی داشتی هرگز برای خودت طالب انصاف مشو، مگر اینکه ضرورتی باشد.

پنجم: هیچگاه با مسلمان یا ذمی دشمنی مکن.

ششم: برآنچه که خداوند از مال دنیا و مقام و مرتبه به تو عنایت کرده قناعت کن.

هفتم: آنچه در دست داری با حسن تدبیر مصرف کن تا از مردم بی نیاز باشی.

هشتم: خودت را در چشم دیگران بی ازرش مگردان.

نهم: خودت را از مداخلت در کارهای پوچ و لایعنی باز بدار.

دهم: هنگام برخورد با مردم در سلام دادن پیشدستی نما، چون سخن گفتی نیکو بگو، با مردم خوب دوستی و محبت پیشه کن، و با بدان مدارا داشته باش.

یازدهم: ذکر خدا را بیشتر بکن و درود و سلام بر رسول مجتبیص هر چه بیشتر بفرست.

دوازدهم: تا می‌توانی به سیّد الاستغفار مشغول باش، که عبارتست از این ارشاد رسول گرامیص: «**اللهم أنت ربي لا إله إلا أنت خلقتني وأنا عبدك وأنا على عهدك ووعدك ما استطعت أعوذ بك من شرّ ما صنعت، أبوء لك بنعمتك عليَّ وأبوء بذنبي فاغفر لي فإنه لا يغفر الذنوب إلا أنت**»[1].

کسی که این دعا را شب بخواند و در آن شب بمیرد به بهشت داخل می‌شود، و کسی که آنرا هنگام صبح بخواند و در آن روز بمیرد به بهشت داخل می گردد.

و از حضرت ابو الدرداءτ روایت است وقتی که به او گفته شد: خانه‌ات آتش گرفت، فرمود: آتش نمی گیرد، زیرا که من کلماتی از رسول خداص شنیده ام که هر کس آنها را در اول صبح بخواند با شب هیچ مصیبتی به او نمی رسد و کسی که آنها را در شب بخواند تا صبح هیچ مصیبتی به او نمی رسد، (و آن کلمات چنین است)[2].

«**اللهم أنت ربي لا إله إلا أنت عليك توكلت وأنت رب العرش العظيم ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن لا حول ولا قوة إلا بالله العلى العظيم أعلم أن الله على كل شيء قدير, أن الله قد أحاط**

1- «مشکوة الصابیح».

2- الهی! تو پرورگار منی، جز تو معبود دیگری نیست، توکلم بر توست و تـو پروردگـار عـرش عظـیم هستی، آنچه خدا بخواهد همان خواهد شد، و تا خدا نخواهد هیچ کاری انجام نخواهد گرفت، جـز خدای بزرگ و برتر هییچ نیرویی نیست که انسان را از معصیت باز دارد و به نیکی وادار نماید یقین مؤکد دارم که خداوند بر همه چیز قادر است و اینکـه علـم پروردگـار بـر همـه چیـز احاطـه دارد، پروردگارا! از شر نفسم و از شر هر صاحب شری و از شر هر مخلوقی که تو اختیـارش را داری بـه تو پناه می جویم، براستی که پروردگارم بر صراط مستقیم است.

بكل شيء علماً، اللهم إني أعوذبك من شر نفسي من شر كل ذي شر ومن شر كل دابة أنت آخذ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم»[۱].

سیزدهم: اینکه هر روز بر قرائت قرآن مواظبت نمایی و ثواب آنرا به رسول اکرم**ص** و پدر و مادرت و اساتذه ات و سایر مسلمین هدیه کن.

چهاردم: از دوستانت بیشتر از دشمنانت حذرکن، چونکه فساد در میان مردم گسترش یافته است چه بس ممکن است دوستت به دشمن تبدیل شود.

پانزدهم: با همسایه خوش رفتاری نما و بر آزار و اذیت آن صبر کن.

هفدهم: مذهب اهل سنت و جماعت را همواره لازم بگیر و از جاهلان و گمراهان بپرهیز.

هیجدهم: در تمام کارها نیت خودت را خالص گردان و در هر صورت کوشش کن که حلال بخوری.

نوزدهم: به پنج حدیثی که از میان پانصد هزار حدیث (500000) انتخاب کرده ام عمل کن:

1- «**إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّات، وإنَما لكل امْرِئٍ مَا نَوَى...**». یعنی: «دار و مدار تمامی اعمال بر نیت است، و پاداش هر شخص مطابق نیت آن خواهد بود».

2- «**مِنْ حُسْنِ إِسْلامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لا يَعْنِيهِ**». یعنی: «از علامات دینداری یک شخص مسلمان این است که کارهای لا یعنی و بی فایده را ترک گوید[۲]».

1- این روایت را امام نووی در کتاب الأذکار «**باب ما يقال عند الصباح وعند المساء**» از کتاب عمل **اليوم والليلة** تألیف ابن السنی/ نقل کرده است البته لفظ (کل ذی شر) در آن نیست. مؤلف.

2- «**لا یعنی**»: به حرفها و کارهایی گفته می شود که بی فایده بوده و هیچگونه منفعت دنیوی یا اخروی به آن وابسته نباشد، و جز هدر دادن وقت هیچ ثمره ای نداشته باشد. بعضی علماء می‌گویند: بر اثر مشغول شدن به کارهای لا یعنی نور و رونق اعمال صالح از بین می‌رود و اضافه بر آن ضررش این است که این وقت گرانبهایی که باید به تلاوت و ذکر دعا و درود و غیره صرف می‌شد ضایع

3- «**لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ**». یعنی: «هیچ یک از شما با هنگامی مسلمان کامل نمی‌تواند باشد که آنچه برای خودش می پسندد برای برادر مسلمانش نیز بپسندد».

4- «**إِنَّ الْحَلَالَ بَيِّنٌ، وَالْحَرَامَ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهُمَا مُشْتَبِهَاتٌ، لَا يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنْ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ فَقَدْ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ: كَالرَّاعِي يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ مَحَارِمُهُ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ**». یعنی: «حلال وحرام آشکارست و در میان آن دو مسائل زیادی مشتبه است که بسیاری از مردم آنرا نمی‌دانند پس کسی که از شبهات پرهیز کند دین و آبرویش را محفوظ داشته است و کسی که در شبهات بیفتد در حرام افتاده است، مانند چوپانی که رمه اش را در اطراف کشتزار می‌چراند عنقریب به کشتزار داخل خواهند شد، سپس فرموند: خبردار! هر پادشاه حدودی دارد، خبردار! که حدود خداوند همان چیزهایی است که ارتکاب آنها را بر بندگانش حرام کرده است، خبردار! در جسم انسان تکه گوشتی است که اگر درست شود تمام جسم درست می‌شود و اگر آن فاسد گردد تمام جسم فاسد می‌گردد، خبر دار! که آن قلب است».

5- «**الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ**». «مسلمان کامل کسی است که مسلمانان دیگر از دست و زبانش سالم بمانند[1]».

گردید، عجیت این است که تاجران دنیا بدست نیاوردن فایده را نیز ضرر میشمارند، اما طالبان و عاشقان آخرت فکر نمی کنند که با اشتغال به لایعنی چقدر ساعات و لحظات ازرشمندی را بر باد می دهند، در ضمن این را نیز باید مد نظر داشت که وقتی پرهیز از لایعنی اینقدر مورد تاکید است پس اجتناب از گناه چقدر واجب و ضروری است. مؤلف.

1- از امام أبو داود سجستانی صاحب سنن/ نقل شده که فرمودند: من پانصد هزار حدیث (500000) از رسول خداص نوشته ام که از آنجمله چهار هزار و هشت صد (4800) حدیث در کتاب خودم

بیستم: اینکه تا سالم هستی در میان ترس و امید قرار داشته باش، و با حسن ظن به خدا، و غلبۀ امید، با قلبی سالم بمیر، که خداوند بخشنده و مهربان است.

تا اینجا وصایای امام اعظم أبوحنیفه/ به پسر شان حماد/ به پایان رسید.

جمع کرده ام، که همه آن یا صحیح یا نزدیک به صحیح است، برای کسی خواسته باشد به دین عمل کند فقط چهار حدیث آن کافی است، آنگاه از یک تا چهار به همین ترتیب احادیث مذکوره فوق را برشمردند، حدیث پنجمی که امام ابوحنیفه/ به پسر شان حماد توصیه کردند در انتخاب امام ابوداود دیده نمی شود. پنج حدیث مذکور بسیار جامع بوده و تقریبا شعبه‌های زندگی را در برمیگیرد. مؤلف.

وصیت نامه امام اعظم أبوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی رفع الله درجاته به شاگردش نوح بن ابی مریم / در امور قضاء

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونصلي على رسوله الكريم.

نوح بن مریم می‌گوید:

من از امام ابوحنیفه در باره معنای احادیث می‌پرسیدم ایشان احادیث مورد نظر را توضیح و تشریح کردند[1]. و همچنان در باره مسائل پچیده از ایشان جویا می‌شدم و اکثر در باره مسائل قضایی و احکام فقهی می‌پرسیدم، باری فرموند: ای نوح! تو روزی بر منصب قضاء خواهی نشست، هنگامی که به زادگاهم مرو باز گشتم مدت زیادی طول نکشید که مجبور شدم منصب قضاء را بپذیرم، هنوز ابوحنیفه/ در قید حیات بودند، نامه نوشتم و جریان را به ایشان اطلاع دادم و در ضمن نوشتم که: از این جسارت پوزش می طلبم که من این کار دشوار را مجبوراً پذیرفته ام، جواب نامه را چنین مرقوم داشتند:

از ابوحنیفه به ابی عصمه السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، و بعد:

نامه ات رسید و از محتوای آن مطلع گردیدم، امانت بزرگی بر دوشت نهاده شده، امانتی که بزرگترین علماء از تحمل آن عاجزند، تو اکنون مانند غریقی هستی که باید برای نجات خود چاره ای بیندیشی، بنابر این تقوا پیشه کن که تقوا تمام کارها را راست می‌کند و در آخرت ذریعه نجات می‌گردد، و در دنیا از هر مصیبتی می‌رهاند، بوسیلۀ همین تقوا است که بهترین ثمرات حاصل می‌گردد خداوند عاقبت همه کارهایمان را بخیر گرداند، و به آنچه رضای خودش هست توفیقمان بخشد که او شنوای گفتنی و نزدیک به بندگان است.

1- چونکه شرح معنای احادیث فنی است که امام در آن استاد بودند و همین را فقه در دین می‌گویند.

بدان که کار قضارت را جز عالم متبحّر نمی‌تواند بدرستی انجام دهد، عالمی که در اصول علم اعم از قرآن و سنت و اقوال صحابهψ مهارت کامل داشته و از خود رأی و دیدگاه علمی و قدرت تنفیذ داشته باشد، پس چنانچه در حین قضاوت به مشکلی برخوردی، به قرآن و سنت و اجماع أمت رجوع کن، اگر نص صریحی یافتی به آن عمل کن، و اگر نص صریحی نیافتی نظائر آنرا جستجو کرده و قیاس کن و از اصول سه گانه مذکور بر آن مثال و شاهد بیاور آنگاه به هر کدام که به اصول مذکور نزدیکتر و شبیه تر بود عمل کن و با علمایی صاحب بصیرت مشورت نما که إن شاء الله در میان آنان کسانی خواهند بود که آنچه تو نمی‌توانی درک کنی آنان درک خواهند کرد، پس هرگاه طرفین دعوی نزد تو حاضر شدند، در بین ناتوان و توانمند، و بی‌آبرو و آبرومند، در جای نشستن در حرف گوش کردن، در صحبت کردن، در همه چیزها برابری و عدالت کن و هرگز مگذار از تو حرکتی صادر شود که آبرومند بخاطر اعتبار مردمی اش در تو طمع کند و بی‌آبرو بخاطر ضعف و ناتوانی اش از تو نا امید گردد، هرگاه طرفین نزاع در نزد تو حاضر شدند بگذار تا براحتی در جایگاه معینشان بنشینند و شرمندگی مجلس و رعب محکمه از آنان دور گردد آنگاه بنرمی با آنان گفتگو نما مطلب خودت را به آنان تفهیم کن و کوشش نما مطلب هر کدام آنان را بدرستی درک کنی وقت کافی در اختیار شان بگذار که بدون عجله و شتاب بتوانند هدفشان را تفهیم کنند، و هر آنچه گفتنی دارند بگویند مگر اینکه بی‌مورد صحبت کنند که در آنصورت جلو حرف را گرفته و بگو که: این حرف به اصل مسأله ربطی ندارد، هیچگاه در حالت دل تنگی و خشم و غمگینی فیصله مکن و نه در حالتی که (احتیاج به دستشویی داشته باشی یا گرسنه باشی، و نه هنگامی که قلبت به جای دیگری مشغول) باشد، زمانی فیصله صادر کن که از هر سو فارغ القلب و مطمئن باشی، در صدور حکم بین خویشاوندان (یعنی اگر دو طرف قضیه با هم قوم و خویش بودند) از شتاب و عجله کار نگیر، چند جلسه آنان را با هم بنشان شاید صلح کنند، اگر به صلح راضی شدند که چه بهتر، و گر نه در میان آنان مطابق

شریعت حکم کن، تا همه اسباب اتهام برایت مشخص نشده بر علیه کسی حکم صادر مکن، هیچگاه گواه را تلقین مکن، و حرف بدهانش مده، در جلسه محکمه به هیچکس (نه طرفین و نه شاهد) راهنمایی و اشاره مکن، و حرف به خویشاوندانت عهده یا منصبی مسپار، هرگز از کسی دعوت قبول مکن تا متهم نشوی، در مجلس قضاء جز با اشخاص ذی دخل گفتگو مکن، همیشه تقوی را بر همه چیز ترجیح بده، که برای دنیا و آخرتت کافی است، خداوند به همه مان نعمت سلامتی و زندگی پاکیزه عنایت کند و در آخرت جایگاه کریمانه ای نصیب گرداند.

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه سیدنا محمد وآله وصحبه أجمعین.

این بود وصیت نامه امام ابوحنیفه به شاگردش ابوعصمه رحمۀ الله علیهما.

وصایای امام اعظم أبوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی به شاگردان بارزش

بسم الله الرحمن الرحیم

از ابویوسف روایت شده که گفت: در یک روز بارانی با تعدادی از شاگردان ابوحنیفه نزد ایشان جمع شدیم از آنجمله داود طایی، عافیة الأودی، قاسم بن معن مسعودی، حفص بن غیاث نخعی، وکیع بن الجرّاح، مالک بن مغول، زفر بن هذیل، و عده‌ای دیگری حضور داشتند حضرت به ما روی کردند و فرمودند:

سرور و خوشحالی من به شما وابسته است، شما را می‌بینم غم و پریشانی ام دور می‌شود، من فقه را همانند یک اسپ سواری آنچنان رأی شما رام کرده و زین نموده و لجام کرده ام که هرگاه بخواهید می‌توانید آنرا سوار شوید، اکنون در حال شما را رها می‌کنم که مردم از پی شما می‌آیند و از شما پیروی می‌کنند و الفاظ و کلمات شما را جستجو می‌نمایند، گردنها را در برابر شما فرود آورده ام که خواسته یا نا خواسته از شما فرمان می‌برند، اکنون تمامی شما صلاحیت دارید که بر منصب قضاء بنشینید و در میان شما ده نفرند که می‌توانند قاضی القضاة باشند یعنی برای قضات دیگر بمنزله استاد و مربی قرار بگیرند، شما را به خدا سوگند و به آن علم مقدسی که خداوند به شما عنایت کرده، این علم را از ذلت و خواری محفوظ بدارید و هرگز با طلب منصب یا عهده ای از حاکمان آنرا خوار نکنید، اگر احیاناً منصب قضاء می‌خواست به کسی از شما تحمیل شود اما او در باره خودش می‌دانست که نکته ضعفی دارد که خداوند از چشم دیگران پنهانش داشته بدانید که قضاوت چنین شخص نا جائز بوده و در آمدش از این راه برای وی حلال نیست، قضاوت شخص زمانی جایز و مزدی که از این راه بدست می‌آورد برایش حلال است که ظاهر و باطنش یکی باشد، مع الوصف اگر کسی مجبور شد عهده قضاء را

بپذیرد پس میان خود و مردم پرده نگذارد، و نمازهای پنچگانه را با جماعت در مسجد بخواند، و در وقت نماز در جمع مردم اعلان کند که هر کس با من کاری دارد من حاضرم، هرگاه از نماز عشاء فارغ شد سه مرتبه اعلان کند که هر کس با من کاری دارد من اینجایم آنگاه به خانه اش برود، اگر بقدری مریض شد که نتوانست سر کارش حاضر شود به اندازه روزهایی که مریض بوده از حقوقش بکاهد، هر امام یا مسئولی که در بیت المال خیانت کند یا در دوران امامتش مرتکب ظلمی شود چنین امامتی باطل می‌گردد و از آن لحظه به بعد حکمرانی یا ادامه مسئولیت برای وی ناجائز است، و اگر علناً مرتکب گناهی شود که حد شرعی دارد باید نزدیک ترین قضات منطقه بر وی جاری کنند.

این بود وصایای امام اعظم به شاگردان بزرگ و بارزش، و با پایان یافتن این وصایا مجموعۀ وصایای امام در همینجا به پیان می‌رسد.

وصل الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم تسلیما کثیرا.